



کوروش دوم، معروف به **کوروش بزرگ** یا **کوروش کبیر** (۵۲۹-۵۷۶ پیش از میلاد) شاه پارسی، به خاطر بخشندگی، بنیان گذاشتن حقوق بشر، پایه گذاری نخستین امپراطوری چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها و بندیان، احترام به دین‌ها و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره شناخته شده‌است. کوروش نخستین شاه ایران و بنیان‌گذار دوره شاهنشاهی ایرانیان می‌باشد. واژه کوروش یعنی "خورشیدوار". کور یعنی "خورشید" و وش یعنی "مانند". ایرانیان کوروش را پدر و یونانیان، که وی ممالک ایشان را تسخیر کرده بود، او را سرور و قانونگذار می‌نامیدند. یهودیان این پادشاه را به منزله مسح‌شده توسط پروردگار بشمار می‌آوردند، ضمن آنکه بابلیان او را مورد تأیید مردوک می‌دانستند. درباره شخصیت ذوالقرنین که در کتابهای آسمانی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از آن سخن به میان آمده، چند گانگی وجود دارد و این که به واقع ذوالقرنین چه کسی است به طور قطعی مشخص نشده. کوروش سرسلسله هخامنشی، داریوش بزرگ، خشایارشا، اسکندر مقدونی گزینه‌هایی هستند که جهت پیدا شدن ذوالقرنین واقعی درباره آنها تحقیقاتی صورت گرفته، اما با توجه به اسناد و مدارک تاریخی و تطبیق آن با آیات قرآن، تورات، و انجیل تنها کوروش بزرگ است که موجه‌ترین دلایل را برای احراز این لقب دارا می‌باشد. **توضیح:** روز جهانی بزرگداشت کوروش بزرگ ۲۹ اکتبر است. (رجوع کنید به: روزشمار تاریخ ایران)

دوره جوانی

تبار کوروش از جانب پدرش به پارس‌ها می‌رسد که برای چند نسل بر انشان (شمال خوزستان کنونی)، در جنوب غربی ایران، حکومت کرده بودند. کوروش درباره خاندانش بر سفالینه استوانه شکلی محل حکومت آن‌ها را نقش کرده است. بنیادگذار سلسله هخامنشی، شاه هخامنش انشان بوده که در حدود ۷۰۰ می‌زیسته است. پس از مرگ او، چیش‌پیش انشان به حکومت رسید. چیش‌پیش نیز پس از مرگش توسط دو نفر از پسرانش کوروش اول انشان و آریارمنس فارس در پادشاهی دنبال شد.

سپس، پسران هر کدام، به ترتیب کمبوجیه اول انشان و آرشام فارس، بعد از آن‌ها حکومت کردند. کمبوجیه یکم با شاهدخت ماندانا (دختر ایشتوویگو پادشاه قبیله ماد و شاهدخت آرینیس لیدیه) ازدواج کرد و کوروش بزرگ نتیجه این ازدواج بود. تاریخ نویسان باستانی از قبیل هرودوت، گزنفون، و کتزیاس درباره چگونگی زایش کوروش اتفاق نظر ندارند. اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شرحی که آنها درباره ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه می‌باشد. تاریخ نویسان نامدار زمان ما همچون ویل دورانت و پرسی سایکس، و حسن پیرنیا شرح چگونگی زایش کوروش را از هرودوت برگرفته‌اند. بنا به نوشته هرودوت، ایشتوویگو شبی خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که همدان و کشور ماد و تمام سرزمین آسیا را غرق کرد. ایشتوویگو تعبیر خواب خویش را از مغها پرسش کرد. آنها گفتند از او فرزندی پدید خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. این موضوع سبب شد که ایشتوویگو تصمیم بگیرد دخترش را به بزرگان ماد ندهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تخت و تاج او بشود. بنابر این ایشتوویگو دختر خود را به کمبوجیه اول به زناشویی داد.

ماندانا پس از ازدواج با کمبوجیه باردار شد و شاه این بار خواب دید که از شکم دخترش تاکی رویید که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را پوشانید. پادشاه ماد، این بار هم از مغها تعبیر خوابش را خواست و آنها اظهار داشتند، تعبیر خوابش آن است که از دخترش ماندانا فرزندی بوجود خواهد آمد که بر آسیا چیره خواهد شد. ایشتوویگو بمراتب بیش از خواب اولش به هراس افتاد و از این رو دخترش را به حضور طلبید. دخترش به همدان نزد وی آمد. پادشاه ماد بر اساس خوابهایی که دیده بود از فرزند دخترش سخت وحشت داشت، پس زاده دخترش را به یکی از بستگانش هارپاگ، که در ضمن وزیر و سپهسالار او نیز بود، سپرد و دستور داد که کوروش را نابود کند. هارپاگ طفل را به خانه آورد و ماجرا را با همسرش در میان گذاشت. در پاسخ به پرسش همسرش راجع به سرنوشت کوروش، هارپاگ پاسخ داد وی دست به چنین جنایتی نخواهد آلود، چون یکم کودک با او خوشایند است. دوم چون شاه فرزندان زیاد ندارد دخترش ممکن است جانشین او گردد، در این صورت معلوم است شهبانو با کشته شدن فرزندش مدارا نخواهد کرد. پس کوروش را به یکی از چوپان‌های شاه به نام میتراادات (مهرداد) داد و از او خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمه ددان گردد. چوپان کودک را به خانه برد. وقتی همسر چوپان به نام سپاکو از موضوع با خبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک خودداری کند و بجای او، فرزند خود را که تازه زاییده و مرده بدنیا آمده بود، در جنگل رها سازد. مهرداد شهامت این کار را نداشت، ولی در پایان نظر همسرش را پذیرفت. پس جسد مرده فرزندش را به ماموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت.

روزی کوروش که به پسر چوپان معروف بود، با گروهی از فرزندان امیرزادگان بازی می‌کرد. آنها قرار گذاشتند یک نفر را از میان خود به نام شاه تعیین کنند و کوروش را برای این کار برگزیدند. کوروش همبازیهای خود را به دسته‌های مختلف بخش کرد و برای هر یک وظیفه‌ای تعیین نمود و دستور داد پسر آرتم بارس را که از شاهزادگان و سالاران درجه اول پادشاه بود و از وی فرمانبرداری نکرده بود تنبیه کنند. پس از پایان ماجرای، فرزند آرتم بارس به پدر شکایت برد که پسر یک چوپان دستور داده است وی را تنبیه کنند. پدرش او را نزد ایشتوویگو برد و دادخواهی کرد که فرزند یک چوپان پسر او را تنبیه و بدنش را مضروب کرده است. شاه چوپان و کوروش را احضار کرد و از کوروش سوال کرد: "تو چگونه جرأت کردی با فرزند کسی که بعد از من دارای بزرگترین مقام کشوری است، چنین کنی؟" کوروش پاسخ داد: "در این باره حق با من است، زیرا همه آن‌ها مرا به پادشاهی برگزیده بودند و چون او از من فرمانبرداری نکرد، من دستور تنبیه او را دادم، حال اگر شایسته مجازات می‌باشم، اختیار با توست."

ایشتوویگو از دلآوری کوروش و شباهت وی با خودش به اندیشه افتاد. در ضمن بیاد آورد، مدت زمانی که از رویداد رها کردن طفل دخترش به کوه می‌گذرد با سن این کودک برابری می‌کند. بنابراین آرتم بارس را قانع کرد که در این باره دستور لازم را صادر خواهد کرد و او را مرخص کرد. سپس از چوپان درباره هویت طفل مذکور پرسشهایی به عمل آورد. چوپان پاسخ داد: "این طفل فرزند من است و مادرش نیز زنده است." اما شاه نتوانست گفته چوپان را قبول کند و دستور داد زیر شکنجه واقعیت امر را از وی جويا شوند.

چوپان در زیر شکنجه وادار به اعتراف شد و حقیقت امر را برای ایشتوویگو آشکار کرد و با زاری از او بخشش خواست. سپس ایشتوویگو دستور به احضار هارپاگ داد و چون او چوپان را در حضور پادشاه دید، موضوع را حدس زد و در برابر پرسش ایشتوویگو که از او پرسید: "با طفل دخترم چه کردی و چگونه او را کشتی؟" پاسخ داد: "پس از آن که طفل را به خانه بردم، تصمیم گرفتم کاری کنم که هم دستور تو را اجرا کرده باشم و هم مرتکب قتل فرزند دخترت نشده باشم."

کوروش در دربار کمبوجیه اول خو و اخلاق والای انسانی پارس‌ها و فنون جنگی و نظام پیشرفته آن‌ها را آموخت و با آموزش‌های سختی که سربازان پارس فرامی‌گرفتند پرورش یافت.



تندیس کوروش بزرگ در پارک المپیک سیدنی. سالانه بیش از یک میلیون نفر از این تندیس دیدن می‌کنند.

هارپاگ بزرگان ماد را که از نخوت و شدت عمل شاهنشاه ناراضی بودند بر ضد ایشتوویگو شورانید و موفق شد، کوروش را وادار کند بر ضد پادشاه ماد لشکرکشی کند و او را شکست بدهد. با شکست کشور ماد بوسیله پارس که کشور دست نشانده و تابع آن بود، پادشاهی ۳۵ ساله ایشتوویگو پادشاه ماد به انتها رسید، اما به گفته هرودوت کوروش به ایشتوویگو آسیبی وارد نیاورد و او از نزد خود نگه داشت. کوروش به این شیوه در ۵۴۶ پادشاهی ماد و ایران را به دست گرفت و خود را پادشاه ایران اعلام نمود. کوروش پس از آنکه ماد و پارس را متحد کرد و خود را شاه ماد و پارس نامید، در حالیکه بابل به او خیانت کرده بود، خردمندانه از قارون، شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول نماید. اما قارون (کرزوس) در کمال کم خردی به جای قبول این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای کشور خود افتاد و به این خاطر با شتاب سپاهیان را از رود هالسی (قزل ایرماق امروزی در کشور ترکیه) که مرز کشوری وی و ماد بود گذراند و کوروش هم با دیدن این حرکت خصمانه، از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و دژ سارد که آن را تسخیر ناپذیر می‌پنداشتند، با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره‌های آن سقوط کرد و قارون (کرزوس)، شاه لیدی به اسارت ایرانیان درآمد و کوروش مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید. نکته قابل توجه رفتار کوروش پس از شکست قارون است. کوروش، شاه شکست خورده لیدی] را نکشت و تحقیر نمود، بلکه تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرد و مردم سارد علی رغم آن که حدود سه ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حالت محاصره شهر خود معطل

کرده بودند، مشمول عفو شدند. پس از لیدی کوروش نواحی شرقی را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد و به ترتیب گرگان (هیرکانی)، پارت، هریو (هرات)، رخج، مرو، بلخ، زرنگیانا (سیستان) و سوگود (نواحی بین آمودریا و سیردریا) و تگوش (شمال غربی هند) را مطیع خود کرد. هدف اصلی کوروش از لشکر کشی به شرق تأمین امنیت و تحکیم موقعیت بود و گرچه در سمت شرق ایران آن روزگار حکومتی که بتواند با کوروش به معارض بپردازد وجود نداشت. کوروش با زیر فرمان آوردن نواحی شرق ایران، وسعت سرزمین‌های تحت تابعیت خود را دو برابر کرد. حال دیگر پادشاه بابل از خیانت خود به کوروش و عهد شکنی در حق وی که در اوائل پیروزی او بر ماد انجام داده بود واقعاً پشیمان شده بود. البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترس «نابونید» پادشاه بابل، همانا شهرت کوروش به داشتن سجایای اخلاقی و محبوبیت او در نزد مردم بابل از یک سو و نیز پیش بینی‌های پیامبران بنی اسرائیل درباره آزادی قوم یهود به دست کوروش از سوی دیگر بود.



آزادسازی یهودیان دربند و اجازه بازگشت به و بازسازی اورشلیم توسط کوروش بزرگ

بابل بدون مدافعه در ۲۲ مهرماه سال ۵۳۹ ق.م سقوط کرد و فقط محله شاهی چند روز مقاومت ورزیدند، پادشاه محبوس گردید و کوروش طبق عادت در کمال آزاد منشی با وی رفتار کرد و در سال بعد (۵۳۸ ق.م) هنگامی که او در گذشت عزای ملی اعلام شد و خود کوروش در آن شرکت کرد. با فتح بابل مستعمرات آن یعنی سوریه، فلسطین و فنیقیه نیز سر تسلیم پیش نهادند و به حوزه حکومتی اضافه شدند رفتار کوروش پس از فتح بابل جایگاه خاصی بین باستان شناسان و حتی حقوقدانان دارد. او یهودیان را آزاد کرد و ضمن مسترد داشتن کلیه اموالی که بخت النصر (نبوکد نصر) پادشاه مقتدر بابل در فتح اورشلیم از هیکل سلیمان به غنیمت گرفته بود، کمک‌های بسیاری از نظر مالی و امکانات به آنان نمود تا بتوانند به اورشلیم بازگردند و دستور بازسازی هیکل سلیمان را صادر کرد و به همین خاطر در بین یهودیان به عنوان منجی معروف گشت که در تاریخ یهود و در تورات ثبت است.